



دکتر سعید زاویه
استادیار دانشگاه هنر

صنایع دستی و توسعه‌ی جامعه

اشاره

در مجموع، نقاط مشترک بسیاری در این تعاریف دیده می‌شوند؛ نقاطی که به واسطه‌ی تکرار به نحوی بر تعریف سلطه یافته‌اند و درک مفهوم صنایع دستی بی‌حضور این نقاط غیر ممکن شده است. نقاطی که به همین واسطه، خطاهای نخستین در ارائه‌ی ویژگی‌هایی برای صنایع دستی را به بدیهیات و امور مسلم تبدیل کرده‌اند. از این دست است مواردی هم‌چون:

- استفاده از مواد اولیه‌ی بومی
 - سرمایه‌گذاری اندک و محدود
 - استفاده از ابزار ساده
 - بازتاب‌کننده‌ی فرهنگ سنتی
 - قرارگیری صنایع دستی در طبقه‌بندی هنرها
 - بهره‌گیری از فناوری تولید
- بنابراین، در نظریه‌ی پیش رو، شرط اصلی باز تعریف مجدد از صنایع دستی، نپذیرفتن تعدادی از این ویژگی‌هاست؛ ویژگی‌هایی که در تعریف مفهوم «صنایع دستی» بر این مفهوم سایه افکنده‌اند و درستی و صحت آن‌ها نیز جای تردید دارد. پیش



بحث فرازو، بحثی نظری است و مقصود نهایی آن، جلب توجه برنامه‌ریزان و مدیران به قابلیت‌ها و نقش صنایع دستی در تأثیرگذاری بر جامعه‌ی در حال توسعه‌ی ایران است. پیش از اشاره به این قابلیت‌ها، لازم است به آسیب‌های ناشی از خطای تعریف در اصطلاح «صنایع دستی» پردازیم.

می‌دانیم که تعاریف متعددی برای صنایع دستی وجود دارند؛ از ساده‌ترین آن‌ها که صنایع دستی را فعالیتی تولیدی با تکیه بر نیروی دست و بهره‌گرفتن از ابزار ساده می‌داند تا آن‌که صنایع دستی را ناظر بر محصولات می‌داند که تولید انبوه نباشند، از مواد اولیه‌ی بومی و فناوری سنتی بهره‌گرفته و با بهره‌گیری از ابزار ساده، ضمن حفظ جنبه‌ی کاربردی شیء تولیدی از جنبه‌ی معنایی، بازتاب‌کننده‌ی فرهنگ ملی و پیام سنتی باشند. طیف حد وسط این دو تعریف نیز کماکان ویژگی‌هایی از همین دست را با تأکیدهای متفاوت بر اجزای مذکور ارائه می‌دهد.

از آن که به تعریف مورد نظر پردازیم، جا دارد نگاهی به وضعیت توسعه‌ی کشور، از جمله رابطه‌ی اندیشه‌ی فنی و علمی با توسعه‌ی علمی پردازیم. هرچند در این مقاله‌ی محدود نمی‌توانیم به صورتی کامل این رابطه را معرفی کنیم، لیکن می‌کوشیم تا به ابعادی از آن که احتمالاً برای تدوین نظریه‌ی مورد نظر کفایت خواهد کرد، پردازیم. بدیهی است که علم در کل مفهومی غیربومی است. «علم» یعنی دانش یا شناختی که منجر به وضع احکام و قوانین متعدد در حیطه‌ی موضوعات متنوع می‌انجامد و با توجه به تکیه‌ی آن بر تجربه و یا منطق و حتی ریاضیات، توسط دیگران پذیرفته می‌شود. اما «فناوری» پدیده‌ای است که تکیه‌گاه آن علم است و برای رسیدن به مقصود با توجه به دانش و شرایط اقلیمی، و در اختیار داشتن مواد اولیه، ابزار، نیروی انسانی، سرمایه و روش‌ها، خواسته‌های بشر را محقق می‌سازد.

عوامل شش‌گانه‌ای که شکل‌گیری فناوری پس از علم، به آن‌ها وابسته است

۱. اقلیه (سرزمین و شرایط طبیعی و ژئوپلیتیک آن)
۲. مواد اولیه
۳. ابزار
۴. نیروی انسانی
۵. سرمایه
۶. روش ادع سیاست و شیوه‌ی دسترسی، مدیریت و آموزش و پژوهش

وابستگی فناوری به عوامل موصوف، به واسطه‌ی آن‌که در این عوامل محدودیت‌ها و قابلیت‌ها، طیفی از حداقل‌ها تا ایده‌آل‌ها را فراهم می‌سازند، موجب می‌شود که ما با پدیده‌ی فناوری بومی مواجه شویم. در مقوله‌ی توسعه‌ی کشورها، یکی از علل توسعه نیافتگی، نبود علم کافی برای محقق ساختن خواسته‌ها یا نیازهاست. اما عامل نبود فناوری و یا ضعف و فقدان عوامل پدیدآورنده‌ی آن نیز، دیگر معضل عقب‌ماندگی آن‌هاست (عوامل شش‌گانه).

این بدان معناست که حتی اگر دانش ساخت میخ که

شامل دانستن خاصیت و ساختار آهن و ترکیبات آن با کربن و یا فلزات دیگر است، به‌طور کامل در اختیار هر کشور قرار گیرد، اما آن کشور یکی از عوامل شش‌گانه به‌وجود آورنده‌ی فناوری را نداشته باشد، قادر نخواهد بود حتی برای تخت کفش‌های خود، میخ مورد نیاز را تأمین کند.

در نظر داشته باشیم، داشتن هر فناوری هرچند ساده و بدوی، خود حاکی از وجود نوعی از علم و دانش است. اما در اختیار داشتن انواع علوم به صورت نظری، هرگز مفهومی معادل داشتن فناوری نیست.

نگاهی گذرا و ساده به کشورهای توسعه یافته نشان می‌دهد که مظاهر پیشرفت و یا صنعتی بودن این کشورها صرفاً در صنایع سنگین و یا اصطلاحاً "high tech" نیست، بلکه می‌توان قابلیت فنی این کشورها را در صنایع بومی آن‌ها هم که تکیه بر سنن تاریخی آن‌ها دارد، مشاهده کرد. صنایع چوب، کاغذسازی، دباغی چرم، سفال‌سازی، جلدسازی، حکاکی و مانند آن، به‌وفور قابل رؤیت و استناد هستند.

در حقیقت، هیچ صنعتی به‌طور مطلق غیر وابسته به صنایع دیگر نیست. حتی شکل‌گیری هر صنعت نوین، وابسته به صنایع دیگری از جمله برای ساخت ابزار، ماشین‌آلات و یا مدل‌های اولیه‌ی محصول است. این جاست که می‌توان در تاریخ صنایع جدید، مثل هواپیماسازی، لوکوموتیوسازی، ساخت موتورهای دیزل، اتومبیل‌سازی، کشتی‌سازی و... قابلیت سازندگان را در تولید نمونه (یک نمونه از تولید یک محصول = نمونه‌ی اولیه) مشاهده کرد. تولید نمونه و ارزیابی نتایج آن، گام نخست برای توجیه تولید انبوه است.

معنای دیگر این سخن آن است که هر ایده‌ی مهندسی یا اندیشه‌ی خلاق، زمانی نتیجه‌بخش خواهد بود که امکان محقق ساختن آن به‌صورت یک محصول نمونه وجود داشته باشد. بنا بر همین اصل است که در یک‌صدسال اخیر در کشور ما، همیشه در کنار وزود یک محصول خارجی بحث انتقال فناوری آن مطرح بوده و عملاً این انتقال فناوری در مهم‌ترین شکل خود، صرفاً انتقال ماشین‌آلات و آموزش نیروی کار در بخش تعمیر

و نگهداری و یا بهره‌برداری را شامل می‌شده است. طبعاً سرمایه‌ی ملی، نیروی انسانی و مواد اولیه‌ی داخلی یا خارجی نیز به نحوی از آن‌ها تأمین شده است، اما هرگز روش‌های تولید انتقال نیافته‌اند. اگر در مواردی نیز قابلیت‌هایی وجود دارد، محصول تلاش و عزم مهندسين ایرانی است و نه انتقال آن‌ها از طرف خارجی. شاید بتوان مهم‌ترین دلیل از بین رفتن فناوری

بومی در تولید و عمل‌آوری را، هجوم محصولات ارزان صنعتی و طبعاً تعطیلی صنایع اولیه و بومی دانست. یعنی این‌که در برابر ورود قفل‌های خارجی، نه تنها دیگر قفل‌های داخلی تولید نشدند، بلکه طی تغییر یک نسل، فناوری و دانش آن نیز از بین رفت. (به‌ویژه آن‌که در میان ما ایرانیان میل به ثبت و درج تجربیات، زندگی‌نامه‌نویسی و یا ثبت وقایع، کمتر رایج است.) حال اگر مهندس ایرانی با کسب علم، در حوزه‌ی قفل‌سازی ایده‌ای داشته باشد، از آن‌جا که امکان ساخت نمونه برای وی مقدور نیست و تقریباً به همان سختی و مشقتی است که خواسته باشد، کارخانه‌ی صنعتی آن را تأسیس کند، عملاً ایده‌های نو در پشت دیوار فناوری تلنبار و به فراموشی سپرده می‌شوند. لذا می‌توان چنین نتیجه گرفت که بقای صنایع بومی احتمالاً مقدمه‌ی صنعتی شدن است.

اگر به بحث تعریف مفهوم صنایع دستی بازگردیم، می‌توانیم در ادامه چنین ادعا کنیم که تا پیش از انقلاب صنعتی، اساساً مفهوم دوگانه‌ای از صنعتی نمی‌توانسته وجود داشته باشد. یعنی این‌که همه‌ی محصولات تا پیش از قرن ۱۸ (۱۷۵۰ تا ۱۸۵۰ میلادی، دوره‌ی شکل‌گیری انقلاب صنعتی) به یک روش

و با یک، رویکرد تولید می‌شدند. تنها در بخش‌هایی از صنعت، مانند استفاده از قالب، الگوهای برش و تراش، چاپ با استفاده از حروف سربی و... تا حدی به مرز صنعت به مفهوم پس از انقلاب صنعتی دست یازیده بودند. بنا بر همین مفهوم فعلی، صنایع دستی را حتی اگر قدرت‌های صنعتی تجویز نکرده باشند (بدان منظور که صنایع بومی کشورها را نابود کنند)، اما نتیجه‌ی آن

با تکیه بر مفولات فرهنگی و هنری، جز این نبوده است که در آسیا، شمال آفریقا، آمریکای جنوبی، اروپای شرقی، خاورمیانه و آسیای میانه، سنت‌های فناوری تولید دستی از میان رفتند و به ندرت و در محدوده‌های خاصی می‌توانیم نفاست، خلاقیت و ظرافت را در آثار آن‌ها ببینیم. رویکرد صنایع دستی، به ویژگی‌های بومی بودن و عدم استفاده از ابزار پیچیده، موجب توقف این صنایع در حد بدوی و گاه تکرارهای ملال‌آور شده است، به نحوی که کشورهایی مانند چین و هند، آثار صنایع دستی خود را یا به گردشگران جهت یادبود و یادگاری می‌فروشند و یا به دلیل آن‌که این آثار فوق‌العاده ارزان و طبعاً به همان نسبت هم بی‌ارزش هستند، در بازارهای مکاره عرضه می‌دارند (به‌صورت صادرات خرت و پرت) ۱.

در نظام آموزش و پرورش ما، با توجه به تکیه‌ی آن بر مباحث نظری از یک‌سو، و تمایل آن به رشته‌های وابسته به صنایع بزرگ مانند اتومکانیک، برق، الکترونیک و... از فناوری‌های ساده‌ی تولید غفلت شده است و از دیگر سو، تعبیر پیش‌پا افتاده از صنایع دستی نزد دست‌اندرکاران صنایع دستی، موجب شده است تا این بخش از



صنعت، هم در عقب ماندگی خود در جا بزند و هم منزلت لازم را برای استقبال جوانان و نیروهای خلاق از دست بدهد.

از این رو به نظر می‌رسد، اگر به صورت

ملی، تعبیر و توصیف از صنایع دستی از تعریف کنونی، به هر گونه تولیدی که غیر انبوه باشد، اطلاق شود، و شروط بومی بودن مصالح یا بومی بودن فناوری تولید و یا بهره‌مندی از رویکردهای فرهنگی و هنری از آن حذف شود،

در آن صورت هم در نظام

آموزشی و هم در ساختار صنعتی کشور، زمینه‌ی

احیا و ظهور بخشی از صنایع، برای تولید محصولات

غیر زنجیره‌ای به وجود می‌آید. کاغذسازی، پرداخت و

عمل‌آوری چرم، صنایع و وسایل چوبی، چلنگری و

آهنگری، سفال و سرامیک، سنگ‌تراشی، قایق‌سازی،

درشکه‌سازی، زین‌سازی و یراق‌آلات سوارکاری،

تفنگ‌سکاری، شیشه‌سازی و چاقوسازی، لوازم شکار

آبی، بالن‌سازی، کفش‌دوزی، صحافی، چاپ‌های سنتی

و دستی و... تنها بخشی جزئی از آن‌ها می‌تواند باشد.

بدیهی است، کسانی که به محصولات خود خصلت‌های

فرهنگی را می‌افزایند، با توجه به رویکردی هنری، آثار

آن‌ها در طبقه‌ی آثار هنری قرار می‌گیرد. دلیلی هم وجود

ندارد که کارکرد آن‌ها را معادل کار یک صنعتگر به شمار

آوریم. حتی بازگشت به گذشته نیز نشان می‌دهد که اطلاق

مترادف فن و هنر می‌تواند حاکی از وجود چنین پدیده‌ای

در گذشته‌های دور باشد.

در یک نگاه دیگر و با بررسی «آموزش عالی صنایع

دستی» در زیرگروه هنر نیز می‌توان ناکارآمدی این

آموزش‌ها را پس از گذشت دو دهه، در نجات صنایع

دستی (اصطلاحاً صنایع دستی و شامل رشته‌هایی که

سازمان صنایع دستی آن‌ها را در زیر مجموعه خود به رسمیت می‌شناسد) مشاهده کرد. اعظم دانشجویان با این پرسش در آغاز تحصیل مواجه می‌شوند که ما قرار

است چه کنیم. این پرسش بدون

پاسخ، تا پایان تحصیل و پس

از آن نیز با آن‌ها می‌ماند.

علت بی‌پاسخی این پرسش

ساده، دقیقاً وابستگی

مفهوم صنایع

دستی به تعریف

نادرستی است که

از آن داریم.

در فرهنگ‌های

غیرفارسی هرگاه نام صنعت

آورده می‌شود، در کنار آن

اصطلاحاتی مانند مدرسه

(مکتب)، کارگر، اتحادیه، تجارت، خلاقیت، صنعتی

کردن، آموزشگاه حرفه‌ای، ماهر، زیردست، ساعی، کوشا،

زحمت‌کش، جامعه صنعتی، هوش، ذکاوت، جامعه‌ی رشد

کرده، بیمه‌ی صنعتی، نظام صنعتی، و مانند آن می‌آید و

به درستی می‌دانیم و تأیید می‌کنیم که نظام آموزشی عالی

صنایع دستی، با این اصطلاحات کاملاً بیگانه است. علت

این بیگانگی را می‌توان نخست در تعریف‌ها دانست و

سپس در برداشت‌ها و در نهایت فقدان تمایل به تغییر

در باورهایی که رسوب کرده‌اند.

پی‌نوشت

۱. نیروی انسانی ارزان در برخی از کشورها برای تولید محصولات

ارزان، در حقیقت چیزی جز استعمار نوین نیست و می‌دانیم که چنین

نیروی، نه تنها نمی‌تواند خلاق باشد، بلکه و صرفاً به دلیل گذران زندگی

به مانند یک ماشین مورد سوء استفاده‌ی صاحبان سرمایه قرار می‌گیرد. پس

مفاهیمی مانند انتقال فرهنگ بومی و سنتی بی‌معنات.

منابع

۱. بیانیه‌ی تأسیس شورای جهانی صنایع دستی (World Crafts Council)، ۱۹۶۱.

۲. مصوبات سازمان صنایع دستی ایران در حوزه‌ی اهداف و برنامه‌ها.

۳. شرح درس رشته‌ی صنایع دستی، مصوبه‌ی شورای عالی برنامه‌ریزی وزارت علوم تحقیقات و فناوری، ۱۳۶۱.

